

فهرست آهنگ‌ها

۳۱	اجرا در: ادامه‌ی عراق افشاری - اصفهان	۱۴
۳۲	اجرا در: ادامه‌ی اصفهان - کِرِشْمه‌ی حسینی - اشاره به شور از اصفهان	۱۵
۳۳	اجرا در: ادامه‌ی حسینی ۱ - ماهور	۱۶
۳۴	اجرا در: ادامه‌ی ماهور - راک عبدالله - فرود به ماهور - دشتی	۱۷
۳۵	اجرا در: ادامه‌ی دشتی - فرود به شور	۱۸
۳۶	اجرا در: همایون - کِرِشْمه در همایون - مخالف سه‌گانه	۱۹
۳۷	اجرا در: ادامه‌ی مخالف سه‌گانه - فرود به سه‌گانه	۲۰
۳۸	اجرا در: ادامه‌ی سه‌گانه - چهار گانه	۲۱
۳۹	اجرا در: ادامه‌ی چهارگانه - راست پنجگانه (بیات عَجَم)	۲۲
۴۰	اجرا در: ادامه‌ی راست پنجگانه - فرود به شور - شور	۲۳
۴۱	اجرا در: ادامه‌ی شور	۲۴
۴۳	فصل دوم: تصنیف مادرم	۲۵
۴۵	شعر در مدح فاطمه‌الزهرا (س)	۲۶
۴۷	تصنیف مادرم - درآمد بیات ترک - حزین - در مدح حضرت فاطمه‌الزهرا (س)	۲۷
۴۸	جامه‌دَران - شکسته - امیری - دوگانه	۲۸
۴۹	ادامه‌ی دوگانه - عراق - فرود به ترک	۲۹

ردیف	عنوان کتاب	شماره صفحه
۱	سیاس و قدردانی	۸
۲	لطفاً از خواندن این داستان واقعی غافل نشوید	۹
۳	توضیحات برای مجموعه‌ی این کتاب	۱۷
۴	کوک سنتور برای اجرای مجموعه‌ی این کتاب	۱۸
۵	فصل اول: زائری خسته	۱۹
۶	شعر زائری خسته در مدح حضرت آقا امام رضا (ع)	۲۱
۷	زائری خسته / مناجات / پیش‌درآمد	۲۳
۸	مرکب‌نوازی در هفت دستگاه و مشتقات آن (در کوک شور سل) در مدح حضرت آقا امام رضا (ع)	۲۵
۹	اجرا در: ابوعطا - اشاره کوچکی به افشاری - فرودیه شور - بیات ترک	۲۶
۱۰	اجرا در: اجرا در ادامه‌ی بیات ترک - شهنواز	۲۷
۱۱	اجرا در: ادامه شهنواز - قَرچه - حسینی - رضوی	۲۸
۱۲	اجرا در: کِرِشْمه حسینی - اشاره به حسینی ۲، فرود به شور - نوا	۲۹
۱۳	اجرا در: ادامه‌ی نوا - افشاری - عراق افشاری	۳۰

## (لطفاً از خواندن این داستان واقعی غافل نشوید.)

### به نام دادار غیب‌دان

سرنوشت این‌گونه رقم خورد که این کتاب را بر اساس یک داستان واقعی بنویسم.

ان‌شاء... خوانندگان عزیز با خواندن این مطالب به حکمت خدای مهربان بیشتر پی خواهند برد.

در سال ۱۳۸۷ شمسی در شیراز مشکلی حاد برایم پیش آمده بود. روز و شب و لحظه‌های سختی را می‌گذراندم. بیشتر لحظات، دست به‌سوی آسمان دراز می‌کردم و از خداوند متعال کمک می‌خواستم. بی‌اندازه به من سخت می‌گذشت. به خاطر مشکلی که داشتم قسمتی از مفصل بدنم شدیداً درد گرفته بود. به‌ناچار برای تسکین درد مفاصلم ۱۰ جلسه فیزیوتراپی رفتم. از فرط ناراحتی و فکر، موهای سرم شروع به ریزش شدید کرده و دست‌هایم به لرزش افتاده بود. نه موقعیت کلاس را می‌فهمیدم، نه وضع زندگی‌ام را. پشت ساز هم اگر ساعتی می‌نشستم و تمرین می‌کردم، وقتی بلند می‌شدم هیچ‌چیز یاد نگرفته بودم. خلاصه روز و شب زندگی بر من سخت می‌گذشت. با این وجود باز هم به خدا توکل می‌کردم و به دعاهايم ادامه می‌دادم. هیچ‌وقت نه کارم را ترک کردم و نه کلاس را. در ضمن صبح‌ها که از خانه به‌قصد کار بیرون می‌رفتم، در راه به مکانی متبرکه برای دعا کردن پا می‌گذاشتم و بعد از دعا و ثنای خدای منان و رحمان، به محل کارم می‌رفتم. یک روز که به قصد دعا به آن مکان رفتم، خودرویی را دیدم که چند متر دورتر از خودرو من پارک کرد. دیدم یکی از کارگران من که سال‌ها پیش در کارگاه اینجانب مشغول کار بود، از اتومبیل پیاده شد و سوی من آمد. این آقا به نام «مرتضی میرآباد» جوانی پاک، باخدا و باایمان بود. من همیشه از او رضایت کامل داشتم. وقتی ایشان را دیدم همانند سال‌ها پیش باز هم چهره او نورانی بود و با دیدن او دلم آرام گرفت. همدیگر را در آغوش گرفتیم و جویای حال هم شدیم.

بعد از احوالپرسی بدون آنکه از من سؤالی کند به من گفت: «به مدت ۱۰ روز برو امام رضا(ع).»

این جمله را با حالتی به من گفت که انگار از جایی دستور داشت.

بدون اینکه از او بیرسم چرا، فقط به او گفتم: «۱۰ روز نمی‌توانم، فقط ۳ روز می‌توانم خدمت امام رضا(ع) بروم.»

**وی گفت: «برو... فقط برو!...»**

بعد هم خداحافظی کرد و رفت...

من به محض اینکه به محل کارم آمدم به خانواده‌ام زنگ زدم و گفتم: «کارهایتان را انجام بدهید و آماده شوید می‌خواهیم برای ۳ روز خدمت امام رضا(ع) برویم.»

خانواده‌ام بی‌اندازه تعجب کردند که من باین همه مشغله کاری چگونه بدون مقدمه و هماهنگی قبلی تصمیم گرفتم به مسافرت برویم. خانواده‌ام از این تصمیم کاملاً راضی بودند. همان موقع با دفتر هواپیمایی تماس گرفتم و بلیت‌ها را رزرو کردم. برای مکان اقامت با هتلی در مشهد تماس گرفتم که قبلاً با خانواده‌ام آنجا رفته بودیم.

مسئول هتل بدون مکث گفت: «بله، اتاق داریم.»

به هتل آپارتمان سبز رفتیم. هتلی بسیار خوب و مناسب بود. سه روز نزد آقا امام رضا(ع) بودیم و از آقا خواستم که شفیع‌خواه من شود و از خدا بخواهد مشکل من برطرف گردد.

بعد از سه روز زیارت، به شیراز برگشتیم. با دوست عزیزم جناب آقای مرتضی میرآباد تماس گرفتم و گفتم: «با عرض پوزش، همان‌طور که گفتم فقط سه روز خدمت آقا امام رضا(ع) رفتیم و اکنون به شیراز برگشتیم.» فکر می‌کنم صبح آن روز که طبق معمول برای عبادت به همان مکان متبرکه رفتم. دوست عزیزم آمد و باز هم همدیگر را در آغوش گرفتیم و از او تشکر کردم.

ایشان بدون مقدمه به من گفتند: «دو قطعه بنویس: یکی به نام "مادرم" و دیگری به نام "زائری خسته"».

از او سؤال کردم: «چی گفتید؟»

برای دومین مرتبه همین جمله را تکرار کرد. همان موقع متوجه شدم که از کجا دستور آمده و دیگر هیچ سؤالی از او نکردم. ایشان هم به محض گفتن این مطلب، خداحافظی کرد و رفت.

وقتی که این را به من گفتم، دلم آرام گرفت. حدوداً ناراحتی‌ام مقداری کم شد و به محض آمدن به محل کارم



در مغزم همین‌طور برای نوشتن دو آهنگ تداعی می‌کردم. از همان موقع نوشتن این مطالب را شروع کردم. در ضمن در کارگاهم ساز سنتور و چند تا کامپیوتر داشتم و کار کتاب‌هایم را زمانی که بیکار بودم همان‌جا انجام می‌دادم و نت‌هایی برای کتاب‌هایم می‌نوشتم. از همان لحظه دیگر تمام فکرم به این دو قطعه بود و شروع به نوشتن کردم. زمانی که شروع کردم، خودبه‌خود نت‌ها به راحتی به مغزم خطور می‌کرد و بدون هیچ سختی به نوشتن دستوراتی که آمده بود ادامه می‌دادم. در حین نوشتن این قطعه‌ها کم‌کم فکر و ناراحتی‌ام کم می‌شد. بعد از مدتی که گذشت و در طول نوشتن قطعه‌ها، به دوستم زنگ زدم و گفتم: «من اطاعت امر کردم و در حین نوشتن قطعه‌ها هستم.» و ایشان مرا دعا کردند.

نوشتن این قطعه‌ها ۱۰ سال طول کشید. متأسفانه در این ده سال مدت زیادی از نوشتن این قطعه‌ها دور شدم و به کارهای دیگرم پرداختم و نتوانستم به ویراستاری قطعه‌ها بپردازم. حال که فکر می‌کنم، شرمندۀ دستورات و شرمندۀ دوست عزیزم هستم. در این ده سال دیگر او را ندیدم و خبری هم از ایشان نداشتم. پیش خودم گفتم، که بعد از نوشتن این قطعه‌ها و پس از اینکه نام ایشان را در این کتاب درج و قدردانی کردم، کتاب که به چاپ رسید با ایشان تماس می‌گیرم و آن را تقدیم حضورشان می‌کنم.

زمانی که دوست عزیزم به من گفتند قطعه «مادرم» و «زائری خسته» را بنویس، پیش خودم گفتم که اگر شعری هم روی قطعه‌ها باشد بهتر است. برای تهیه‌ی شعر با سرکار خانم زهرا زارع که شاعر هستند و شعر کودکانه می‌سرایند، تماس گرفتم. سال‌ها پیش هم کتابی کودکانه را با همکاری هم نوشته بودیم و همه شعرهای این کتاب از ایشان بود.

به ایشان گفتم: «برایم شعری بسرایید به نام "زائری خسته"»

ایشان گفتند: «شماره شاعری را به شما می‌دهم، به نام آقای استاد رحمانیان، که شاعری بنام هستند.»

پس از گرفتن شماره، همان موقع با آقای رحمانیان تماس گرفتم و گفتم: «جناب استاد، من ستایش هستم و از طرف سرکار خانم زهرا زارع خدمتتان تماس گرفتم. لطف فرموده برایم شعری به نام «زائری خسته» بسرایید.»

جناب رحمانیان گفتند: «فردا صبح ساعت ده به محل کارم در فلان جا بیایید.»

شب تا صبح درست خواب نداشتم. فردا صبح تمام دقیقه‌ها را شمارش می‌کردم. ساعت ۹ صبح با اتومبیل

که پاترول چهاردررب بود، به طرف محل کار جناب رحمانیان حرکت کردم. پیش خودم می‌گفتم که خوب در آنجا ساعت ۱۰ صبح ترافیک سنگین است و جای پارک برای این ماشین طویل چهاردررب نمی‌توانم پیدا کنم. در بین راه به گل‌فروشی رفتم و یک شاخه گل رز برای استاد رحمانیان خریدم. سفارشم خیلی زود آماده و باعث تعجبم شد.

وقتی به خیابان محل کار استاد رحمانیان رسیدم، بسیار شلوغ بود و گفتم که تا آخر خیابان چگونه جای پارک پیدا کنم؟ نزدیک مقصد که رسیدم متوجه شدم فردی ایستاده و اتومبیلی را راهنمایی می‌کند که می‌خواهد از محل پارکش بیرون بیاید. این شخص تا چشمش به من افتاد با اشاره گفت: «اینجا پارک کنید!» خیلی راحت پارک کردم و پیاده شدم. سپس وارد ساختمان محل کار استاد رحمانیان شدم که طبقات زیادی داشت. همین که خواستم از اطلاعات ورودی ساختمان سؤال کنم، دوست و همکلاسی دوره متوسطه‌ام به نام آقای غلام صماع‌نژاد را دیدم که در آنجا مشغول به کار است. شاید بعد از ۴۵ سال همدیگر را دیدیم. بعد از احوالپرسی، ایشان به‌خوبی و با روی باز مرا به سمت محل کار استاد رحمانیان راهنمایی کردند. زمانی که وارد محل کار استاد شدم، چند نفر در پشت میزهایشان مشغول کار بودند. همین که گفتم جناب استاد رحمانیان؟ ایشان فرمودند خودم هستم و من پس از اینکه گل را خدمتشان دادم، خودم را معرفی کردم. «ستایش هستم.» بدون اینکه از من سؤالی کند، از داخل کشوی میزشان برگه‌ای را به من دادند و گفتند که این شعر را همسرشان سروده‌اند. عنوان شعر را نگاه کردم. نوشته بود: «زائر خسته».

در آن موقع برای لحظاتی از خود بی‌خود شدم و کاملاً خدا را در وجودم حس کردم. وقتی به خود آمدم، پیش خودم گفتم این همان است که دوست عزیزم گفته بود. جناب استاد رحمانیان گفتند که این شعر را همسرم سروده و در فلان جشنواره هم مقام آورده است. از ایشان تشکر فراوان کردم و به‌راحتی به محل کارم برگشتم و شروع کردم به نوشتن قطعه. عنوان قطعه را هم طبق دستور دوست عزیزم «زائری خسته» گذاشتم و بی‌اندازه خوشحال بودم که این مأموریت به من داده شده است.

سراغاز قطعه را با زائری خسته و به‌عنوان پیش‌درآمد با نام مناجات شروع کردم و مدت‌ها به نوشتن قطعه مناجات مشغول بودم.

بعد از نوشتن مناجات، ادامه آن مرکب‌نوازی را در هفت‌دستگاه با شعر زائری خسته شروع کردم و

بالاخره با یاری خداوند منان بعد از چند سال قطعه «زائری خسته» را به پایان رساندم.

به سراغ قطعه بعدی یعنی قطعه «مادرم» رفتم. برای این قطعه هم شعری نیاز داشتم. مجدداً به استاد رحمانیان زنگ زدم و خود را معرفی کردم و چون چند سال گذشته بود به جناب استاد رحمانیان گفتم اگر به یاد داشته باشید چندسال پیش آمدم خدمتتان و شعر «زائر خسته» سروده همسران را به من دادید و گفتم: «استاد، حالا زحمت می‌کشید شعری در مورد «مادرم» برای من بسرایید؟»

ایشان گفتند: «شماره‌ای را به شما می‌دهم که این شعر به ایشان مربوط می‌شود و می‌توانند به شما کمک کنند.»

شماره آقای پرندآور را به من دادند. با ایشان تماس گرفتم و بعد از معرفی خودم گفتم: «از طرف آقای استاد رحمانیان تماس می‌گیرم، شعری به نام «مادرم» در وصف حضرت فاطمه زهرا(س) می‌خواهم.» همان موقع گفتند: «خودکار و کاغذ آماده داری؟»

گفتم: «بله.»

گفت: «بنویس.»

در آن موقع محل کارم بودم و به ایشان گفتم: «گوشی را می‌دهم به پسر آقا مهدی که خطشان خوب است.»

استاد پرندآور، همان موقع پشت تلفن شعر «مادرم» را در مدح حضرت فاطمه الزهرا(س) گفتند و کامل نوشتیم و از ایشان تشکر کردم و از خدای منان هم همین‌طور (من فکر می‌کنم که شعر مادرم را جناب استاد پرندآور پشت تلفن فی‌البداهه گفتند).

عنوان این قطعه را گذاشتم: «تصنیف، مادرم در مدح حضرت فاطمه الزهرا(س)»

در طول نوشتن قطعه، مدام با آقای پرندآور در تماس بودم و معانی کلماتی را که برایم ثقیل بود از ایشان

می‌پرسیدم و ایشان نیز با روی باز این‌جانب را راهنمایی می‌کردند.

خلاصه نوشتن این چند قطعه با وقفه‌هایی که افتاد حدود ده سال طول کشید. در مرحله اول بعد از پایان نوشتن قطعه‌ها بر قلبم روا شد که این قطعه‌ها را به یکی از اساتید موسیقی به نام آقای محمدجواد جلیل‌زاده شیرازی از دوستان قدیمی بدهم تا ویرایش کنند. به ایشان گفتم که چون قرعه به نام شما آمده این قطعه‌ها را بگیر و محرمانه باشد. به ایشان گفتم که چگونه آن‌ها را ویراستاری کند. بعد از چند ماه قطعه‌ها را آوردند و بعد از آن باز قرعه به نام یکی از هنرجویان قدیمی به نام جناب آقای مهندس حمیدرضا ارزاقی درآمد. قطعه‌ها را به ایشان دادم و بعد از مدت کوتاهی ویراستاری کردند و آوردند.

هم‌اکنون که این مطالب را می‌نویسم روز جمعه ۵ مرداد ۱۳۹۷ ساعت ۱۲:۳۰ شب است. همین طور در حال تصحیح قطعه هستم. از خداوند می‌خواهم که از گناهانم درگذرد و به خاطر سهل‌انگاری که در این دستورات کرده‌ام، مرا ببخشد.

سه قطعه موردنظر یعنی «مناجات زائری خسته»، «تصنیف مادرم» و «مرکب‌نوازی در هفت‌دستگاه» را آماده و پی‌درپی روی آن کار می‌کردم. مرکب‌نوازی همان مناجات است و عنوان آن «زائری خسته» می‌باشد و هرچه روی این‌ها کار می‌کردم باز هم ایرادهایی داشت و به خاطر اینکه دستورات الهی بوده است، وظیفه داشتم که به‌هیچ‌عنوان در نت‌نویسی، آوانگاری و صفحه‌آرایی کوتاهی نکنم و از جان‌ودل کار را به اتمام برسانم. بارها و بارها قطعه را بررسی کردم که نکند چیزی از قلم افتاده باشد. زمانی که کار به اتمام رسید به دلم آگاه شد که مطالب را مجدداً پرینت بگیرم و به یکی از هنرجویان قدیمی به نام خانم زهرا اسماعیلی بدهم تا تصحیح کنند. ایشان دختری باخدا و اهل کمال و معرفت هستند. روزی که زهرا اسماعیلی نزد این‌جانب کلاس داشتند، مطالب را به ایشان دادم و گفتم که کار کاملاً محرمانه باشد و ایشان را راهنمایی کردم که تا حدی که درخور معلومات موسیقی ایشان است، مطالب را چگونه بازبینی و تصحیح کنند. تذکر دادم که وقتی خواستند کار را شروع کنند حتماً وضو بگیرند و ایشان قول دادند که همین‌طور است.

روز بعد دوباره با آقای مهندس حمیدرضا ارزاقی تماس گرفتم و یک نسخه کامل از کار را برای دومین بار به ایشان دادم که ویراستاری کامل شود. حال یک نسخه کامل نزد زهرا اسماعیلی بود و یک نسخه هم نزد آقای



حمیدرضا ارزاقی که به موقع دستم رساندند و نت‌ها را خیلی خوب بازبینی کرده بودند و از ایشان کمال تشکر را دارم.

در همین حین برای تایپ شعر مادرم و زائری خسته با پدر یکی از هنرجویان به نام جناب آقای مهندس امین کلاهی تماس گرفتم، که هم مورد اطمینان و هم اهل کمال و معرفت هستند. راجع به طرز صفحه‌نگاری و تذهیب شعرها، با ایشان تبادل نظر کردم و از ایشان درخواست کردم کار محرمانه باشد و گفتم برای انجام این کار نام شما به دلم روا شده که این کار را به شما محول کنم و ایشان از شغف دل قبول کردند. از وی خواهش کردم کار را در منزل انجام دهند نه محل کار، چون در محل کار اگر انجام دهند از وقت اداره ایشان است و این جانب (ستایش) مدیون شرکت ایشان می‌شدم؛ جناب امین کلاهی هم قبول کردند که در منزل کار را انجام دهند.

هم‌اکنون که این مطلب را می‌نویسم ۱ آذر ۱۳۹۷ ساعت ۱۳:۰۹ روز جمعه است.

بعد از اینکه جناب آقای مهندس امین کلاهی برگه‌ها را آوردند، برای صفحه‌آرایی نهایی و تایپ و تذهیب شعرهای «زائری خسته» و «مادرم» آن‌ها را خدمت سرکار خانم دکتر مهسا عمادی مدیر داخلی انتشارات تخت جمشید رساندم. ایشان از کمال و معرفت خودشان کار را به طرز زیبایی انجام دادند و از ایشان کمال تشکر را دارم.

ناگفته نماند در حین انجام دادن این مجموعه به حمد خدای تبارک و تعالی مشکلم کاملاً حل شد و گرفتاری‌هایم به پایان رسید. شاکر خدای منان می‌باشم و از دوست عزیزم جناب آقای استاد مرتضی میرآباد هم بی‌نهایت سپاسگزارم.

هم‌اکنون که ادامه این مطلب را می‌نویسم سه‌شنبه ۲ بهمن ۱۳۹۷ ساعت ۱:۵۹ بعد از نیمه‌شب است که باید این مطالب را بدهم خدمت دوست محترم و هنرمندم جناب آقای مهندس ابوالقاسم قاسمی تا ویراستاری نهایی این داستان واقعی را انجام دهند و از ایشان کمال تشکر را دارم.



### آن قنبر در میز نم این خانه را تا بینم لطف صاحبخانه را

اگر قطعه را با احساس اجرا کنید وجود خود را واقعاً در صحن مظهر آقا امام رضا (ع) جس می کنید.

Shoor-dasht

لطفاً قبل از اجرای این قطعه وضو بگیرید.

### شور - دشت

♩ = 60 Andante

The musical score is written for a single melodic line on a grand staff (treble and bass clefs). It begins with a 4/4 time signature and a key signature of one flat (B-flat). The tempo is marked 'Andante' with a quarter note equal to 60 beats per minute. The score is divided into several systems of staves. Dynamics range from fortissimo (f) to pianissimo (ppp). Performance instructions include 'لطفاً قبل از اجرای این قطعه وضو بگیرید' (Please perform wudu before playing this piece) and 'دفعه دوم سکوت کنید' (Be silent for the second time). The score features various musical notations such as slurs, ties, trills (tr), and accents. The piece concludes with a double bar line and a repeat sign.

# مُرکَب نوازی در هفت دستگاه ومشتقات آن (در کوک شور سل)

در مدح حضرت آقا امام رضا (ع)

(لطفاً قبل از اجرای این قطعه وضو بگیرید)

شعر: استاد فاطمه قائدی

گیرشبه در شور - دشت

Shoor-dasht

♩ = 160

مقدمه

شور

vocal شروع شعر

mf

کی می م زو م ری ع شایس وا خ

(خواص شاعریم زوم میکند به شما)

صدرا را بصورت تحریر و ویدره بکشید

پایان مقدمه

pp

rit.

mf

ما ش ه ب

تحریر با ویدره

ش

نم

شای می

کر ف که ن ای ن

(نه اینکه فکر کنم می کشانی ام آنجا)

صدرا را بصورت تحریر و ویدره بکشید

جا ن پی آ ام نی

تحریر با ویدره